

# تضاد عمده در شرایط تجاوز امپریالیستی

وقتی امپریالیسم به کشوری تجاوز می کند هدفش از این جنگ کسب بازار فروش، دستیابی به مواد اولیه، توسعه مناطق نفوذ و برتری طلبی سیاسی و اقتصادی است. وقتی امپریالیسم کشوری را مورد تجاوز قرار می دهد تا تمام ملت را به برده گی و اسارت بکشند و آن کشور را به قهقرا ببرد و منابع طبیعی اش را غارت کند ماهیت جنگی که در می گیرد، دعوی میان دوا امپریالیست نیست، دعوی میان ظالم و مظلوم است، نزاع بین طرفی است که از استقلال و تمامیت ارضی و هویت ملی و حق حیات خویش دفاع می کند و هیولای خونخواری که برای ادامه حیات خویش خون می طلبد. ماهیت این جنگ جنگی عادلانه از طرف قربانی تجاوز و جنگی غیر عادلانه و قلدنمنشانه از جانب متجاوز است. این یک مسئله بغرنج و غیر قابل فهم نیست هر عقل سالمی باید این امر ساده را که میلیونها مردم تحت ستم و ملل زیر سلطه می فهمند درک کند. تمام تاریخ استعمار رنگ این واقعیت را بخود دارد. در این جنگی که تنها دو طرف دارد و نه سه طرف و یا چهار طرف مهم این نیست که رژیمهای حاکم بر این ممالک دارای کدام ایدئولوژی و یا دارای چه حدی از جوهر “مدنیت” و “ترقی” می باشند. مهم این است که اصل گردنکشی و قلدری و آمریت نمی تواند بر روابط میان ملل و ممالک که علی الاصول دارای حقوق مساوی اند حاکم باشد. ناقضین این اصل بدیهی می خواهند قانون جنگل را بر روابط جهانی حاکم کنند و ملت‌های جهان باید این گردنکشان یاغی و راهزنان دریائی را بجای خود بنشانند.

مضحک این است که پاره ای لیبرالهای ایرانی که سنگ تساوی حقوق زن و مرد را به سینه می زنند و از یک اصل دموکراتیک دفاع کرده و از مردسالاری در زندگی خانوادگی شکایت دارند و مبلغ استقرار روابط دموکراتیک در خانواده هستند، تمایل ندارند که همین اصل روابط دموکراتیک در مقیاس جهانی میان دول و ملل حاکم باشد. آنها برای امپریالیسم آمریکا این حق ویژه را قایل اند که “مردسالاری” را به اساس سیاست خارجی خود بدل کند. طبیعتاً امپریالیسم آمریکا در درون جامعه آمریکا نیز حکومتی پلیسی و سرکوبگر بوجود آورده که متکی بر خرافات مذهبی است. دستگاههای “دموکراتیک” رسانه های گروهی اش به شستشوی آزادانه و بی رقیب مغزها اشتغال دارد تا از مردمش گوشت دم توپ بسازد. امپریالیسم آمریکا شکنجه را قانونی کرده، سانسور و دروغ و فریب را به سیاست رسمی دولت آمریکا بدل کرده، ثروت ناشی از دسترنج مردم را که در خزانه های دولتی انبار شده بودند از طریق کاتالیزاتور جنگ به جیب کنسرنها و اربز کرده و فاصله طبقاتی را در داخل آمریکا افزایش داد و تضاد طبقاتی را تشدید کرده است. فشار پلیسی و استقرار خفقان همراه با سرکوب و آمریائی و پرونده سازی و سر به نیست کردن مخالفین باید از بروز هیجانانگیز عمومی در آمریکا جلوگیری کند. سیاست مملو از دروغ امپریالیسم آمریکا در خارج مکمل سیاست سرکوب در داخل آمریکاست.

این است که تجاوزگری امپریالیسم آمریکا از ماهیت سرکوبگر و غیر دموکراتیک و ریاکار وی ناشی می شود و ما با نمونه های جنایت وی در بالکان، افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین ... روبرو هستیم.

وقتی کشوری مورد تجاوز امپریالیسم قرار می گیرد تنها دو صف وجود دارد. صفی که بر ضد متجاوز می جنگد و صفی که در طرف تجاوز و امپریالیسم قرار دارد و نامش ستون پنجم امپریالیسم نامیده می شود. مهم این نیست که این عده چه نامی بر خود بگذارند و چه شعارهای دهان پر کنی بر زبان جاری کنند. مردم این ممالک از جمله ایران همه آنها را در یک شب جارو می کنند و به زیاله دان می ریزند.

نخستین سیاستی که در هر نیروی جدی سیاسی باید اتخاذ کند این است که ماهیت جنگ کنونی را چگونه ارزیابی می کند. بر اساس این تحلیل است که جایگاه وی تعیین می شود.

در یک طرف صف بزرگ جبهه متحد همه مردم در طرف دیگر گروه های انگشت شمار “چپ” و راست هوادار امپریالیسم و به اسارت گرفتن مردم ایران قرار می گیرند.

این نخستین صقبندی مهم است که مستقل از خواست ما بر اساس شرایط عینی جامعه بوجود می آید. در تشکیل چنین تقسیمبندی تعیین کننده کمونیستها نقش نخواهند داشت نقش آنها در برخورد آگاهانه به این تقسیمبندی است. ولی پیدایش این دو صف به این مفهوم نیست که در داخل جبهه وسیع مردمی که برای استقلال کشورشان بپاخاسته اند بر سر همه چیز توافق است، پیدایش این دو صف باین مفهوم نیست که باید زبان انتقاد و کار مستقل بسته شود. برعکس باید زبان انتقاد و کار مستقل شکل مشخص بخود بگیرد و در جهت پیگیری و تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی و ممانعت از سازش با امپریالیسم باشد. این مبارزه درونی باید با هشجاری و با تحلیل مشخص از شرایط مشخص به پیش رود.

از نظر علمی سایر تضادهای اجتماعی از جمله تضاد کار و سرمایه تحت الشعاع تضاد ملی، تضاد مجموعه خلق با امپریالیسم قرار می گیرند. این یک توهم و تخیل نیست زیرا از این واقعیت سرچشمه می گیرد که تا زمانیکه استقلال یک کشور از بین رفته و کشور قربانی تجاوز شده است امکان حل تضاد کار و سرمایه وجود ندارد. این امکان را نه تنها ارتجاع داخلی به شما نمی دهد بلکه امپریالیسم خارجی نیز مانع حل آن خواهد شد. این است که نخست باید دست امپریالیسم را از تعیین سرنوشت مردم کوتاه کرد و کشور را از لوٹ وجود آنها پاک کرد، به موازات و به همان میزانی که این مبارزه با موفقیت به پیش می رود تضاد کار و سرمایه به جلوی صحنه خواهد آمد و نیاز شرایط عینی حل آنرا در دستور کار قرار می دهد. خوب است به نمونه های فلسطین و عراق توجه کنیم تا بفهمیم که چقدر شعار استقرار بی گذار به سوسیالیسم حرف مفت و بی معنای خواهد بود. این شعار نه تنها بسیج کننده نیست حزب را به افراد می کشاند. شعار بسیج کننده خروج بی قید و شرط و فوری همه امپریالیستها و متحدینشان از عراق و فلسطین است. بسیج همه خلق بر ضد دشمن خارجی. بسیج کارگران برای مبارزه با سرمایه داران نه تنها موفقیتی ندارد و مورد حمایت جنبش کارگری قرار نمی گیرد، شمشیری به دست دشمن طبقاتی می دهد تا از آن برای انزوا و سر بریدن کمونیستهای در آینده و یا موقعیت مناسب استفاده کند.

در عرصه مبارزه برای حل تضاد عمده که با تجاوز امپریالیسم به تضاد خلق با امپریالیسم بدل می شود نیروهای انقلابی و مترقی باید با استقلال خویش در عرصه های سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی برای جلب نظر مردم و رهبری آنها تلاش کنند و اعتماد آنها را در عمل به کف آورند. صف مستقل کمونیستها فقط در این تقسیمبندی اساسی مفهوم دارد. صف مستقل کمونیستها صفی در کنار مردم، در میان خلق و همراه با جبهه مبارزه عمومی ضد تجاوز است و نه مستقل از این جبهه و یا در مقابل این جبهه و به عنوان چرخ پنجم تجاوز امپریالیستی.

نوکران امپریالیسم و صهیونیسم و پاره ای بی خبران سیاسی که از تجربه اندوزی تاریخی بیگانه اند و همه آنهاستیکه مبارزات سیاسی برایشان یک دلمشغولی و وقت گذرانی و تفریح روزانه و شاید هم “فخرفروشی” محسوب می شود، همه آنهاستیکه مسئله مهم کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خویش قرار نداده اند و درک نمی کنند که هویت هر سازمان سیاسی از نوع برنامه و برخوردش به قدرت سیاسی حاکم تعیین می شود و این بیان علیت موجودیت هر سازمانی است، آری برای همه این افراد و گروه ها این تفاوتها مطرح نیست. آنها بدنبال “جبهه سوم” و یا “صف سومی” که فقط در ذهنیت آنها پرسه می زند ولی در عرصه عمل باید در کنار امپریالیسم، صهیونیسم و نیروی خرابکار داخلی قرار گیرد، روانند. آنها تفاوتی میان صقبندی نخستین و اتخاذ موضع مستقل در جبهه مقاومت ضد امپریالیستی نمی بینند.

در ایران ما، سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی در شرایط مشخص تجاوز امپریالیستی از مبارزه با تجاوزگر و با گذر از روی جسد تجاوزگر و آزادی میهن از قید اسارت امپریالیستی می گذرد. این سخنان جز الفباء مارکسیسم لنینیسم است. کسی که تحول این تضادها و دیالکتیک مبارزه را نفهمد به قعر سیاهی خیانت سقوط خواهد کرد.

چنین تفکری بجای اینکه جبهه وسیع ضد جنگ را تقویت کند، بجای اینکه لبه تیز حمله تبلیغاتی خویش را علیه امپریالیسم قرار دهد آنقدر مغزش بیمار است که با راست روی با شعار “سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی” در تظاهرات مردم لبنان علیه تجاوز اسرائیل شرکت می کند و آنرا مبارزه ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی جا می زند. این عده که در تنوری به کجراه می روند و تمایز روشن میان دشمنان و دوستان و متحدین گوناگون مردم را مخدوش می کنند در عمل حتی به خرابکاری که ناشی از همان درک اشتباه آمیزشان در عرصه تنوری است دست می زنند. اقدام آنها قانونمند است. در اروپا مردم لبنان و نیروهای مترقی جهان خدمتشان می رسند و ما شاهد بودیم که خدمتشان رسیدند و در ایران مردم ایران زبانشان را از قفایشان بدر میاورند زیرا این “آزادی بیان” را آزادی جرح بوش و چنی و رامزفد می دانند.

ما باز هم برای فهم مطلب تکرار می کنیم شرط پیروزی و موفقیت کمونیستها و از جمله حزب ما تشخیص درست وجود دو صف و دو جبهه و قرار گرفتن در کنار همه کسانی است که علیه تجاوز و اشغال ایران می رزمند. طبیعتاً این شرط لازم حتماً کافی نیست. شرط کافی به عوامل گوناگون بستگی دارد که یکی از آنها اتخاذ سیاست استقلال و عدم وابستگی در جبهه متحد است. دارا بودن نیرو، توانائی مانور و اتخاذ تاکتیک مناسب، طرح شعارهای درست و به موقع از موارد دیگر به شمار می آیند. اگر شرط لازم با شرط کافی تکمیل نشود در عمل موفقیتی کسب نخواهد شد و باید برای پیروزی در امر کسب رهبری مبارزه ملی، این راه طولانی را برای مدتهای مدید دیگری ادامه داد. بنظر ما راه دیگری وجود ندارد. آنهاست که از همان گام نخست به کجراه می روند و قادر نیستند شرط لازم را نیز بجا آورند هرگز بخت موفقیت حتی بعنوان یک امکان نیز نصیبشان نخواهد شد. فرق است میان کسی که هدف را بدرستی تعیین می کند ولی در عمل بعجل عینی و ذهنی موفق به پیروزی نمی شود و یا حتی می شود و کسی که از همان بدو امر هدف را به اشتباه تعیین می کند که طبیعتاً راهی که می رود به ترکستان است. هیچکدام از عوامل عینی و ذهنی نیز نمی توانند به وی کمک کنند که به پیروزی دست یابد، شکست وی محتوم است و در بطن همان اتخاذ تصمیم نخستین نهفته است.

\*\*\*\*\*

بر گرفته از توفان شماره ۸۱ آذر ماه ۱۳۸۵ ارگان مرکزی حزب کارایران  
[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org) [www.toufan.org](http://www.toufan.org)